

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاة و السلام على سيدنا أبي القاسم محمد

وعلى آله الطيبين الطاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين.

اگر نظر شریف رفقا باشد، در مجلس قبل بخشی از توصیه‌های امام صادق علیه السلام را که درباره کیفیت تغذیه داشتند، عرض شد و تتمه آنها موکول به مجلس آینده شده بود؛ البته در طول این مدتی که رفقا و دوستان با مرحوم آقا رضوان الله علیه ارتباط داشتند از نحوه سخنان ایشان و تصرفات ایشان، کیفیت قضیه به دست آمده بوده، و همین طور راجع به این قضیه در طی جلساتی که برگزار شده، چه به صورت عموم یا غیر عموم، مطالب و قضایایی به عرض دوستان رسیده است.

بنده دیدم که اگر راجع به این قضیه بخواهیم کمی بیشتر صحبت کنیم و مطلب را گسترش دهیم شاید نسبت به مطالب بعد قدری تأخیر واقع شود و آن قدر هم مسئله در آن حدی که باید مطرح باشد ناگفته نیست؛ امشب نکاتی را از ماحصل مطالبی که در این زمینه هست خدمت رفقا و دوستان عرض می‌کنم تا اینکه امشب یا در جلسه دیگر این مسئله و مبحث تمام شود و به مطالب مهمتری که در فقرات دیگر است برسیم.

یک معیار کلی بنده خدمت رفقا عرض کردم و این هم بر آن اساسی است که خود حقیر از بزرگان شنیده بوده و روش آنها را در این مسئله دیده بودم و آن این است که در سیر و سلوک و حرکت الی الله آنچه که باید مورد نظر باشد، این است که روح و نفس راکب هستند و بدن مرکب، جای این قضیه نباید تغییر پیدا کند؛ یعنی روح مرکب شود و بدن راکب! . مشخص است که کمالاتی را که خدای

متعال در این دنیا برای ما مقدر کرده است به واسطه ارتباط نفس با بدن حاصل می‌شود و اگر غیر از این بود نیازی به آمدن در این دنیا نبود، آدم در همان عالم برزخ و مثال متوقف می‌بود و دیگر این نشئه مادی و این نشئه جسمانی ضرورتی برای تکامل نداشت. خوب مشخص است که آمدن در این دنیا روی حسابی بوده روی غرضی بوده، روی یک غایت و هدفی بوده است و خداوند که حکیم علی الإطلاق است قطعاً یک امری را بدون سبب و هدف و بدون غایت مقصود ایجاد نمی‌کند.

فلهذا نفس آمدن در این دنیا، خود دلیل بر این است که باید آن فرد به این دنیا بیاید؛ یعنی هیچ نیازی نیست که ما به دنبال مقدمات و برهان و امثال ذلک برویم که چقدر در این دنیا هستیم؟ آیا سی سال هستیم؟ نمی‌آمدیم چه طور می‌شد؟ یا اینکه عمر ما شصت سال است، هفتاد سال است، پنجاه سال است؟ همه اینها در تحت این قاعده قرار دارند. همین که ما و شما در این دنیا آمدیم یعنی کمال ما مترتب بر آمدن بوده و الّا

نمی‌آمدیم؛ خوب بله در اینجا هستند بعضی‌ها که کمال را به نحو دیگری طی می‌کنند. ممکن است یک نفر بیاید در این دنیا پنج سال بماند، او پنج سال از این دنیا را نصیب داشته، این بچه پنج ساله از دنیا می‌رود و بقیه راه کمال خود را به همان کیفیتی که اگر در این دنیا بود طی می‌کرد، در آن عالم دیگر طی می‌کند.

این طور نیست که هرکس می‌رود در آن دنیا از اولیاء خدا بشود؛ یعنی همین بچه اگر در این دنیا بود و شصت سال عمر می‌کرد، پنجاه سال عمر می‌کرد، هفتاد سال عمر می‌کرد، به چه کمالاتی می‌رسید و چه ملکاتی را کسب می‌کرد و چه خصوصیاتی را بدست می‌آورد، در همان دنیا بر همین اساس حرکت می‌کند و به آن نقطه‌ای که می‌باید برسد در آنجا می‌رسد.

بنده در این زمینه مطالب و مسائلی را از بزرگان شنیدم که هیچ جایی برای اعتراض نیست، که این فرد چرا کم در این دنیا بوده است، آن فرد چرا زیاد بوده؟

یکی از افراد که مرد بسیار خوبی بود، مرد میان‌سالی بود، آمد خدمت آقا، چهار ماهی بیشتر خدمت ایشان نبود، سنش هم حدود چهل هنوز نرسیده بود تا حدودی که بنده یاد دارم ما در تهران بودیم، ایشان هم در تهران بودند و برای کسالتی آمده بودند، ظاهراً کسالت چشم بود که چشمشان دچار پارگی شبکیه (دکولمان) شده بود، ایشان بعد از اینکه از بیمارستان آمده بودند و چشمشان هم عمل شده بود، این شخص به رحمت خدا می‌رود، صبح برای نماز بیدار می‌شود و بعد احساس درد می‌کند، سوار ماشینش می‌شود می‌رود بیمارستان، در همان جایی که نشسته بوده تا پزشک بیاید و معاینه کند، به رحمت خدا می‌رود. خیلی ایشان متأثر شدند و ما را فرستادند و گفتند: شما بروید و در تشییع و تدفین شرکت کنید. وقتی که برمی‌گشتم (این عبارت را بنده فراموش نمی‌کنم) ایشان فرمودند: خوشا به حالش چه سریع آمد و بارش را بست و رفت و بقیه راهش را در آنجا ادامه خواهد داد، خوش به حالش، ما چه می‌خواهیم؟ ما هم همین را می‌خواهیم، خیلی سریع آمد و بارش را بست و رفت.

این که در اینجا می‌گویند: "بقیه راهش" یعنی چه؟ یعنی ما از اینجا داریم کنترل می‌کنیم، خلاصه ما از اینجا داریم پیچ را سفت می‌کنیم و شل می‌کنیم، درس می‌گذاریم، کلاس می‌گذاریم، خلاصه آنها ما را به حال خود تنها نمی‌گذارند، خیال نکنید آنجا رهایمان می‌کنند، قضیه تمام شده! نه، آنجا هم کارمان دارند، آنجا هم کلاس و درس و بحث و از این حرفها است؛ و خوب واقعاً خوشا به حالش که برد. در عین حال افرادی هم بودند که چهل سال در خدمت ایشان بودند و یا بیشتر و وقتی که از دنیا رفتند، ایشان فرمودند: اینها طرفی نبستند. خب این هم یک حرف است، اینها طرفی نبستند.

ببینید مسئله به کم و زیادی نیست، مسئله به آنچه دارد می‌گذرد نیست، اینجا چه دارد می‌گذرد؟ سیاهی لشکر فایده‌ای ندارد، آمدن و رفتن زیاد فایده‌ای ندارد. فقط شنیدن کلمات بزرگان تنها عامل برای حرکت نیست، مصاحبت با آنها فقط، علت تامه برای سیر و ارتقاء و رشد نیست. آنچه که هست اهتمام یعنی همت گماردن و پای کار بودن است. تا چه قدر پای کاری؟ تا چه قدر پای کاری؟! تا چه قدر مسئله را باور کردیم؟ تا چه قدر نسبت به مطالبی که گفته شده ترتیب اثر دادیم؟ این مسئله است!

حالا آدم بیایید و برود و عمری از او بگذرد، کم کم پا به سن بگذارد. بله! ایشان چهل سال در خدمت بزرگان بودند و در خدمت اولیاء بودند. ریشش سفید شود، قدش خمیده شود و آن وقت در آن سالهای آخر وقتی مرحوم آقا راجع به یک مسئله ارث، حکم شرعی و فتوای خود را بیان کنند، شخص بلند شود با چندین نفر از دوستان بیاید در حوزه و بیوت آقایان بگردد ببیند اینها چه می‌گویند؛ ببینید این هم شد یک شاگرد!! خوب نتیجه‌اش چیست؟ نتیجه‌اش این است که ایشان می‌گوید: شما را به خیر و ما را به سلامت، این هم نتیجه‌اش.

این قضیه به باور انسان و اهتمامی که انسان نسبت به مطلب دارد، به این مسئله برمی‌گردد، لذا اگر این مرد، این مرد نیکو فرجام به جای چهار ماه، یک هفته پیش آقا می‌آمد، همین بود. حالا چهار ماه خیلی زیاد است، یک ساعت می‌آمد. حرّ چند ساعت پیش امام حسین آمد، نبود دیگر، نبود که هیچ، اصلا آمد جلوی حضرت را گرفت، مانع شد. تمام قضایای کربلا زیر سر حرّ پیش آمد، اگر او نمی‌آمد مسئله جور دیگری بود، مسئله جور دیگری بود، اوضاع به این نحوه نبود.

اولیاء این بودند، اولیاء هیچ وقت درب منزلشان را نبستند به روی کسی، چرا؟ چون آنها دیگر بشر نیستند که بخواهند در تحت حبّ و بغض و نفس و نفسانیات قرار بگیرند. این ما هستیم، حالا بین حسابت را می‌رسم! پارسال این کار را کردی حالا ما هم تو را در آب نمک می‌گذاریم و پرونده را یک روزی تحویل می‌دهیم! نمی‌دانم، دو سال پیش سر فلان قضیه این کار را کردی! حالا صبر کن ما هم به جایی می‌رسیم... بالأخره گذر پوست به دباغی می‌افتد! ولی آنها اهل دباغی و پوست و پوست کندن و در بستن نبودند، اصلا در این قضایا قرار ندارند!

اولیاء مظهر اسماء جمالیه و جلالیه حق‌اند، در قالب بشری قرار ندارند؛ لذا وقتی که حرّ پیش امام می‌آید، اصلا مانده چه کند؟ مگر عمر سعد نگفت که یقین دارم با این کار خودم وارد جهنم می‌شوم، یقین دارم! (خوب همین یقین را هم حرّ داشت) ولی در عین حال از حکومت ری و حکمرانی ری

نمی‌توانم بگذرم. خوب حرّ هم در روز عاشورا همین‌طور بود، خود را بین بهشت و جهنم دید، مخیر دید؛ یعنی همان اعتقاد، همان باور که در اینجا بود، در آنجا هم بود! همان که در آنجا بود، در اینجا هم بود! همان اعتقاد بود، یک نفر آمد به آن اعتقاد و باور ترتیب اثر داد؛ البته بله، بودند آنجا بعضی که فریب هم خورده بودند ولی آنها که خودشان اصل قضیه بودند مثل عمر سعد و امثال ذلک دارد می‌گوید: می‌دانم با این کار وارد جهنم می‌شوم.

نمی‌دانم چه‌طور کسی می‌تواند جهنم را باور کند و بعد بلند شود همچین کاری را بکند! ولی شما ببینید این نفس به نحوی است که حتی تصور جهنم، تصور آتش و عقاب آخروی هم نمی‌تواند مانع رسیدن به امیال او شود!! خدا به داد برسد، خدا به داد آدم برسد که وقتی آدم بیفتد به پای نفس، به پای آنانیت، تمام باورها را کنار می‌گذارد، یعنی می‌آید چشم را می‌پوشاند، خب حالا ... خب حالا ببینیم چه می‌شود ...

حراً آمد روی این باور ایستاد: قضیه تمام است، این پسر پیغمبر است گناهی نکرده است، چه گناهی کرده که ما باید الآن او را به قتل برسانیم. آمد پیش عمر سعد گفت: حقیقتاً می‌خواهی بجنگی؟ گفت: پس این سی هزار نفر را برای چه اینجا آوردم؟! گفت: من باور نمی‌کردم، خیال می‌کردم حالا می‌خواهی فقط فشار بیاوری! فرض کنید این حسین بن علی یک قضا یا و یک لشکری ببیند، هم او یک مقدار پایین بیاید و هم یزید یک مقدار پایین بیاید. بالأخره مسئله به یک قسمی تفاهمی تمام شود!! حالا یا تبعید کنند یا حکومت یک جایی را بدهند، با هم دیگر تفاهم کنند، نمی‌دانستیم قضیه جدی است!!! مسئله جدی است! حالا که جدی است، پس مسئله من هم جدی است. حالا که قضیه من جدی است، پس من نمی‌توانم شوخی کنم و بگویم: حالا رهاش کن. نه، از این حرف‌ها نداریم!

به طرف سیدالشهدا آمد، چقدر؟ یک ربع، بیست دقیقه آمد، آن دریای رحمت الهی هم آنجا ایستاده و کاری به این حرف‌ها ندارد، فقط ایستاده و نگاه می‌کند ببیند در این قلب چیست؟ تا الآن هر کاری کرده کرده، الآن چیست؟ الآن داخل قلب چه می‌گذرد، قبلاً فلان کار را کرده، بسیار کار غلط و اشتباهی کرده، خوب کرده دیگر، حالا چه کار کنیم و این عجیب است... این خیلی برای ما بشارت است! خیلی از دوستان هستند، افراد هستند، حالا غریبه یا آشنا: آقا ما در جوانی این طور بودیم، این کار را کردیم، هر چه در نظر بیاورید را انجام داده‌ایم، آقا این طور آقا آن طور، خوب به الآن چه مربوط است؟!

امشب شب شنبه است، بیست و یکم ربیع‌الاول هزار و چهارصد و سی و چهار در قم حرم اهل بیت در جوار حضرت فاطمه معصومه سلام الله علیها. امشب که شب شنبه است، حکم خودش را دارد، به دیروز ارتباطی ندارد، به فردا ارتباطی ندارد، به سال قبل ارتباطی ندارد، هیچ ارتباطی ندارد، الآن ما در چه وضعی هستیم؟ اینکه خدا می‌فرماید: **(لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً)**<sup>۱</sup> یعنی لکل لحظه وجود خاص مختص بها و هذا الوجود یختلف عن وجود ما مضی و وجود ما یأتی؛ هر لحظه‌ای یک تجلی خاص خود را دارد، یک جلوه‌ای از ظهور پروردگار است مربوط به آن لحظه، در آن لحظه باید انسان حساب آن را بکند. گناه کرده، قبلاً گناه کرده به الآن چه ربطی دارد؟ به بعد چه ارتباطی دارد؛ لذا می‌فرماید:

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق \*\*\* نیست فردا گفتن از شرط طریق

<sup>۱</sup> سوره الزمر (۳۹) آیه ۵۳.

باید همان لحظه را انسان قدر بداند، باید همان لحظه را انسان پاس بدارد، همان لحظه لحظه‌ای است که خداوند برای انسان در همان لحظه پرونده خودش را قرار داده است، پرونده خاصّ خودش را قرار داده است. نگاه کنیم در دل خود ببینیم آیا در این لحظه از خطای گذشته خود پشیمانیم یا نه؟ آیا تصمیم بر تکرار داریم یا نداریم؟ آیا از خدای متعال شرم‌منده هستیم یا نه؟ اگر هستیم یعنی در رحمت باز است اگر نیستیم یعنی بسته

است، شرمنده نیستیم دیگر، دوباره هم اتفاق می افتد، اگر دیدیم نه، می گوئیم: این کار را که کردیم باز هم می رویم انجام می دهیم، باید بدانیم که کارمان خیلی خراب است، نگاه به دل باید بکند، به اینکه که الآن این دل، این قلب، این ذهن، این ضمیر، این نفس در چه وضعیتی قرار دارد. درست شد؟ دائماً همین مسئله وجود دارد.

آنچه را که ما از مرحوم آقا و بزرگان می شنیدیم این مطلب بود که الآن در چه وضعی هستیم، الآن در چه شرایطی قرار داریم، الآن در چه شرایطی قرار داریم. گاه گاهی اتفاق می افتاد وقتی صحبت از یک نفر می شد ایشان می فرمودند: فلانی حالش خوب است، فلانی حالش خوب است. بعضی ها را می گفتند: فلانی حالش الآن خوب است. توجه کنید این الآنی که گفتند یک چیزی، یک اشاره ای دارد! فلانی فعلاً حالش بد نیست، درست شد؟ اینها همه اشاراتی بود؛ بعد می دیدیم بله، قضیه به همان کیفیتی شد که آن إخبار و إنباء به آن سمت و به آن نحو انجام می شد، فلانی عاقبت بخیر خواهد شد، می دیدم بله در این مسیر اتفاقی خواهد افتاد، یک خبرهایی خواهد شد، بالا و پایین و فراز و نشیبهایی و آخرش نه، دیگر آن قضیه اش فرق کرد. اینها می بینند، اینها توجه می کنند.

آنچه را که ما در این مدت از اینها می شنیدیم و مشاهده می کردیم این بود که نسبت به امور گذشته اصلاً توجه نداشتند، اصلاً! همیشه فرد را روی حال فعلیش و وضعیت فعلیش نگاه می کردند. این ملاک است و این ملاک و مبنا برای راه ماست. همیشه می گفتند: الآن نگاه کنید ببینید ارتباطتان با راه خدا چگونه است. می گفتند: آقا ما نمی دانیم آیا ترقی کردیم یا نکردیم؟ سابق برای نماز شب بلند می شدیم و می پریدیم، نیازی به ساعت نداشتیم، الآن باید ساعت کوک کنیم.

ایشان می فرمودند: اینها ملاک نیست آن مطلبی که ملاک است این است که پایبندیتان به سلوک و مبانی سلوک تا چه اندازه است، این ملاک است. نسبت به آموزه هایی که در این مدت به شما یاد داده اند، نسبت به مبانی ای که در این مدت گفته اند نسبت به قضایایی که گفته اند. نه فقط سر سفره دیس پلو و حلوی زعفرانی و خورش ... نه، نسبت به فراز و نشیب هایی که در زندگی برای شما پیدا می شود، نسبت به اغماض ها و گذشت هایی که باید انجام بدهید و نمی دهید. نسبت به رحم ها و عطف هایی که باید داشته باشید، نسبت به روی خوش داشتن و خود را خلیق نمایاندن و افراد را از خود نرنجاندن ها.

البته در جای خود در بعضی موارد مسئله تنبیه و تذکر و امثال ذلک در جای خود محفوظ است. نه، نسبت به احساس وحدت و هم نوعی با زیردستان، با آن افرادی که مأمور هستند و شما آمر،



با آنها چطور برخورد می‌کنید آیا به عنوان تکلیف عمل می‌کنید یا به عنوان اینکه من آقا هستم؟ به عنوان تکلیف، که مکلف است وظیفه‌اش را انجام بدهد اگر انجام نداد توبیخ هم می‌شود. یک وقتی می‌گوید بکن نکن و اینها چون این من هستم، من رئیس هستم تو باید بروی، این فرق می‌کند. این مقام تکلیف نیست اینها "من هستم" است!

قضیه این است چون من صاحب منزل هستم، بایستی تو الآن بروی این کار را انجام بدهی. نه، صاحب منزل کیست؟ خداست.

انسان ممکن است یک نفر خدمتکار را به منزل بیاورد خدمت کند، باید هم انجام بدهد، باید هر کس به وظیفه‌اش عمل کند. باید مواظب آن نحوه گفتن باشیم. امام رضا علیه‌السلام وقتی سفره می‌انداختند، تمام خدمتکاران و غلام‌ها را سر سفره می‌نشانند، آن نفر آخر که می‌آمد، بعد خودشان سر سفره می‌نشستند. بنشین، بین تو و بین من در سر سفره فرقی نمی‌کند، هر دو بنده خدا هستیم. ولی همین غلام وقتی تخطی می‌کند گوشش را هم می‌گیرند: چرا حرفی که به تو زدم را انجام ندادی؟ چرا وقتی رفتی یک بنا بیآوری با او طی نکردی؟ مگر نگفتم با او طی کن؟!

ببینید هر چیزی باید در جای خودش محفوظ باشد، توبیخ می‌کردند، دعوا می‌کردند: برای چه این کار انجام نشد؟ همه را ما می‌دیدیم، بزرگان را هم می‌دیدیم نه اینکه هر که اینجا آمد خنده و اینها باشد، نخیر تنبیه هم بود دعوا هم بود. تخطی می‌کردند، دعوا می‌کردند طرد می‌کردند توبیخ می‌کردند. شما خیال می‌کنید این اولیاء و ائمه فقط یک وجه مبتسم دارند که فقط با همه بگویند و بخندند. نه این جور نیست حساب و کتاب دارد، هر چیزی در جای خودش محفوظ است.

یک وقتی در اوّل انقلاب بود یک بنده خدایی می‌گفت خلاصه ما خلق الله را برای افطاری دعوت کردیم، ماه رمضان بود، منزلش هم سه طبقه بود، آن طبقه بالای بالا برای دوازده نفر بود حالا ما وارد خصوصیات نمی‌شویم طبقه وسط یک عده و آن طبقه پایین برای دویست نفر. هرچه برود بالاتر هرم کوچک می‌شود! آن مقام قُرب! البته آن مقام غُرب با غین نه با قاف! هرچه بالاتر می‌رود خیلی بزرگ است، آن مقام مخروطی خیلی بزرگ است هی می‌رود می‌رود تا می‌رسد به آن نقطه اولی و مسائل دیگر. این هم این جور افطار دعوت کرد. بله همه آمدند! بله چه مجلسی بود! این جور دعوت می‌کرد. اگر امام رضا علیه‌السلام بود چطور دعوت می‌کرد؟ سه طبقه!! هان! لابد یک نفر هم باید پشت بام بنشیند چون کس دیگری نیست. امام رضا غلامها را می‌آورد [سر سفره خودش].

مرحوم آقا به بنده می‌فرودند: وقتی مجلسی است هر کسی در منزل است بیاید بنشیند. این می‌شود مثل او [امام علیه‌السلام] هر که هست بیاید.

هر چیزی در جای خودش باید مورد توجه قرار بگیرد. بزرگان می‌فرمودند: این روش، این پایبندی به اصول را چه قدر در خود به وجود آوردی؟ یک دفعه تقی به توقی بخورد همه چیز یادمان می‌رود، یک بالا و پایینی بشود تمام فکر و ذهن و برنامه همه چیز عوض می‌شود، تا چشممان به یک

مسئله بیفتد تمام ذهنیات تغییر می‌کند. این قضیه چیست؟ تا وقتی انسان به یک ظهور جاذب، حالا مال باشد، جمال باشد، زن باشد، مرد باشد، مُکنت باشد، حالا هر چه می‌خواهد باشد، قرار نگیرد، خب هنری نکرده است. هنر آنجا است که انسان در یک همچنین مواردی و در یک همچنین خصوصیات با توجه به شرایطی که بر انسان حاکم است از مسیر این طرف و آن طرف نرود. یک شعری هست که حالا راست و غلطش را نمی‌دانم می‌گویند:

در جوانی پاک بودن شیوه پیغمبری است \*\*\* ورنه هر گبری به پیری می‌شود پرهیزگار  
ما سوار تاکسی که می‌شدیم روی شیشه جلو و عقب و یا این ماشینهای بزرگ می‌دیدم  
می‌نویسند.

وقتی طرف آب پیدا کرد باید ببینیم چقدر شنا بلد است و آلا وقتی برای انسان آن زمینه پیدا نشود، دیگر چه امتحانی است؟ این دیگر چه امتحان و مسئله‌ای است؟ خدا هم برای همه پیش می‌آورد خیال نکنید، هم برای من هم برای شما و هر کس دیگر، برای همه مواردی پیش می‌آورد که در آن موارد انسان می‌تواند خودش را محک بزند که چند مرده حلاج است. انسان باید از خدا بخواهد که در آن شرایط ...

مرحوم آقا می‌فرمودند: اگر نسبت به مبانی سلوک و نسبت به آن آموزه‌هایی که گفته شده پایبند بودید، آن وقت آن حرکت خود را می‌توانید ارزیابی کنی که چه قدر موفق بودی تا حالا و آلا خب بله! علاقه و عشق و محبت و بلند شدن برای نماز شب، بسته به حالات انسان بسته به شرایط محیط، خستگی، راحتی، خواب آدم درست باشد، غذای انسان چه‌طور باشد، فرق می‌کند.

اینها شرایطی است که انسان باید آن امر را مورد توجه قرار دهد و نسبت به آن قضیه باید ببیند که تا کجا پیش آمده، این مطلبی است که خب به عنوان مقدمه برای مطالب عرض کردم.

حالا در مسئله تغذیه هم کیفیت همین است آنچه را که خدای متعال برای ما در این دنیا قرار داده است این است که بدن را برای سوار شدن نفس و حرکت به سوی تجرد، مرکب قرار بدهیم. این قانون را خدا قرار داده تا وقتی که ما در این دنیا هستیم معنایش این است که خدا برای بودن ما برنامه‌ریزی کرده است.

خیلی هستند از رفقا حالا احساس من این است و سؤال هم کرده‌اند که پنج سال دیگر چه خواهد شد؟ حالا شاید دو سال دیگر یک خبری بشود؛ یعنی از نظر حالشان، بعضی‌ها می‌گویند: حالا شاید تا آن زمان امام زمان ظهور کند. حالا از کجا معلوم؟ چه کسی به ما ضمانت داده که تا زمان ظهور

هستیم؟ آنهایی که آمدند در میان مردم و به مردم تضمین دادند، که خودشان زودتر از بقیه رفتند. الآن هم هستند خیلی‌ها که می‌گویند امام زمان ظهور می‌کند. همه کشک است، همه کشک است و برای جمع کردن دو تا... بابا نیاز نیست ما بیاییم از این غیبات به مردم بگوییم و بعد هم خیط بشویم، بیاییم به مردم آدم شدن یاد بدهیم، بیاییم به مردم مبانی یاد بدهیم، به مردم رسیدن به واقع را یاد بدهیم. امروز این موقع می‌شود شعار ندهیم. مگر تو آمدی روی قضا و قدر نشستی؟! تو از کجا داری این را می‌گویی؟! مگر نگفتند تهران زلزله می‌شود؟! کجا شد؟ چند سال هم گذشت هیچ نشد. این چرندیات چیست؟ این حرف‌ها چیست؟ طرف پیش مرحوم آقا آمد گفت: من از فلان جا می‌گذشتم یک درویشی آمد گفت: اگر دیدی یک روزی این خیابان اینچنین شد، از آنجا بیرون برو، زلزله می‌شود. آقا قاه قاه خندیدند: به به زلزله به خیابان و این حرف‌ها نمی‌آید. الآن سی سال از آن قضیه می‌گذرد و هیچ نشد. این مسائل به دست خداست آدم بیاید و بنشیند و مردم را با مسائل یک مشت لاطائلات مشغول کند. حالا یک عده‌ای ساده و جوان و غیر جوان هم گول این حرف‌ها را بخورند، بگویند: هان! آقا یک چیزی می‌داند وقتی نشد هم بگویند: اولیاء دعا کرده‌اند به تأخیر افتاد! نه آقا، هیچ کس نه دعا کرده، از اول هم قرار نبود اتفاق بیفتد.



اصلا مگر ما مریضیم که در این مسائل دخالت کنیم؟! این قدر ما حقایق دینی و اسلامی و سلوکی داریم! نشستیم امروز زلزله می آید، فردا صاعقه می آید، فرار کنیم، آتش فشان می شود چه می شود با همین چرندیات و لاطائلات و مزخرفات سر مردم را گرم می کنیم و آنها را از کار اساسی می اندازیم. زلزله می آید چیست؟ بلند شو نمازت را بخوان، بلند شو کارت را انجام بده، بلند شو مطالعات را بکن، دو کلمه فهم به مغزت فرو برود. این حرفها چیست؟ مثل آنها مگر نگفتند، این همه گفتند: دو سال دیگر بشارت است، چهار سال دیگر بشارت است، در سنه فلان و فلان حضرت ظهور می کند! کجا است؟ بیست سال هم گذشته، ده سال هم گذشته هیچ خبری نیست. همه مطالب هم همین است.

البته ما دعا می کنیم برای ظهور، ولی نه اینکه تمام هم و غم خود را بر این قضیه بگذاریم، این تعطیل است. کسی که می گوید پنج سال دیگر امام زمان ظهور می کند، دست می گذارد روی دست که برویم پی کارمان. پنج سال دیگر حضرت ظهور می کند، دیگر ما چه کار داریم همه چیز درست می شود. خوب می شود درست می شود؛ این تعطیل نفس است، توقف است، این توقف از حرکت است و این نرسیدن به مقصود است. به هیچ کس گارانتی نداده اند و هیچ تضمینی اینجا نکرده اند. آنچه را که هست این است که این امشب، شب شنبه را به ما داده اند. فردای روز شنبه را چه کار کنیم؟ این را مسلم به ما داده اند، صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق؛ یعنی انسان در آن لحظه ای که برایش هست در همان لحظه آنچه را که مربوط به فایل همان لحظه است را باید انجام دهد. این است، نه به گذشته کار داشته باشد که چه کرده، تمام شد، هفته پیش رفت، هفته پیش نماز شب خوانده انفاق کرده، خب چه ربطی به الآن دارد آن برای پرونده خودش است. امشب و فردا آن لحظات وجودی که برای انسان عارض می شود هم پرونده خاص خودش را دارد.

لذا هر شخصی باید فقط به خودش نگاه کند اگر برای شخصی خداوند بیست سال عمر قرار داده یعنی در این بیست سال باید آنچه در این بیست سال را که مربوط به اوست انجام دهد، قضیه این است. اگر برای شخصی سی و پنج سال قرار داده است سی و پنج سال. بین کسی که سی و پنج سال است با کسی که سیصد و پنجاه سال است فرقی نمی کند. عمر سلمان چقدر بود؟ تا دویست و هشتاد سال هم شمرده اند، حتی من در یک جا سیصد و ده، بیست سال هم دیده ام. دیگر جناب سلمان حداقل دویست سال را داشته است، خیلی عمر ایشان زیاد بوده. بین سلمان فارسی و بین یک صحابی سیدالشهداء که در شب عاشورا آمد و ملحق شد، چه فرقی است؟ البته خب هر دو رسیدند، او دویست

و هشتاد سال، او پنجاه سال. این دویست و هشتاد با آن پنجاه سال یکی است، هیچ تفاوتی نمی‌کند؛ چرا؟ چون نیت او در همان موقع با این یکی بوده است. البته در خود اصحاب سیدالشهدا هم بودند افرادی که کم و زیاد بودند، البته آنها کارشان را کرده بودند.

منظورم بعضی از آنهاست. آن حالی که در موقع ملحق شدن به سیدالشهداء علیه السلام برای انسان است، آن حال می‌برد و به واسطه حرکت در این مسئله در همان جایی که سلمان فارسی در آنجا نشسته، می‌نشانند گرچه سنش پنجاه سال است؛ چرا؟ چون نیتش همان است، فکرش همان است، اهتمامش همان است، برداشتی که از ولایت دارد همان است، افق معرفتی‌ای که برایش باز شده در همان نقطه او را می‌برد. منتهی هنوز نه، باید جریان عاشورا را بگذرانند. اگر خداوند توفیق بدهد ما مشغول شدیم که یک مقاله‌ای راجع به عاشورا بنویسم و دوستان و رفقا ما را ملزم و مکلف کردند که یک قدر توسعه بدهیم و تبدیل به یک کتابی بشود به نام سیمای عاشورا، اگر خداوند توفیق بدهد شاید بعضی از مسائلی را که از بزرگان شنیدم در آنجا بیاوریم که در روز عاشورا چه خبر بوده است.

این سن را برای این، خدا در نظر گرفته و به همان رتبه می‌رسد. یک سؤال از شما می‌کنم، یک سوال ساده: حضرت علی اکبر سلام الله علیه دارای چه مقامی است؟ اصلا ما می‌دانیم؟! می‌دانیم فرزند بزرگ سیدالشهداء علیه السلام حضرت علی اکبر از امام سجّاد چند سال بزرگتر بودند.

عبارتی که حضرت راجع به حضرت علی اکبر گفتند، عبارتی است که در حقّ ائمه استفاده می‌شد یعنی تالی تلوی امام دیگر، حضرت علی اکبر تالی تلوی امام است، فقط امامت را ندارد یعنی همان منصب خاص و تجلّی خاص که مربوط به چهارده معصوم است و بس، آن را ندارد. غیر از آن در تمام مراتب وجودی و طهارت نفس و قداست سیر، حضرت علی اکبر در یک همچنین وضعیتی است.

سنّ حضرت علی اکبر سی و چند سال بوده است، البته روایات در این قضیه مختلف است. بعضی‌ها پایین‌تر از سی سال حالا در همین حدود؛ حضرت علی اصغر چند سالشان است شش ماه. شش ماه بیشتر نبوده، خیلی خب حضرت علی اکبر با حضرت علی اصغر چه فرقی می‌کند؟! چه فرقی می‌کند؟! هر دو فرزند امام علیه السلام و هر دو هم به شهادت رسیده و هر دو هم با اختیار خود به شهادت رسیده‌اند این هم از همان اسرار و رموزی است که ما شنیدیم هر دو با اختیار خود به این شهادت رسیدند. حالا حضرت علی اصغر بیاید به خدا بگوید که من چه گناهی کرده‌ام که من در شش ماهگی باید به شهادت برسم و آن مراتبی که برای برادر من در سن سی سالگی است نصیب من نشود؟ خب خدا چه جوابی دارد؟! هیچ جوابی.

اگر او شهید است خوب این پسر هم شهید است، آن هم با این وضع، اگر معصوم است خب او هم معصوم است. بچّه شش ماهه که گناهی نکرده است. اگر از نقطه نظر سیر الی الله و سلوک و طی مراتب قرب است می‌گوید: اگر من هم در این دنیا بودم، خب همین را داشتم یک همچنین پدری



و یک همچنین شرایطی خوب چه چیز من از حضرت علی اکبر کمتر است؟! راست هم می گوید. حضرت علی اصغر در عالم خودش یک حضرت علی اکبر است، تفاوتی ندارد. سن کم است، وزن کم است، این چند کیلو است؟ شصت کیلو، هفتاد کیلو. سن کم است، نفس در چه حال و هوایی است؟ ظرفیت نفس چه قدر است؟ شرایط نفس چه قدر است؟ موقعیت روح و نفس در حضرت علی اصغر و حضرت علی اکبر هیچ تفاوتی نمی کند.

لذا وقتی شما به حضرت علی اکبر نگاه می کنید، باید به حضرت علی اصغر هم نگاه کنید او یک حضرت علی اکبر است. الان دیگر او خودش حضرت علی اکبر است، آن موقع حضرت علی اصغر بود. آن زمان، هزار و چهارصد سال پیش که زمان، زمان شهادت و قضیه عاشورا بود. وقتی که او به آن دنیا می رود و در تحت تکفل پدرش آن عوالم معنا را طی می کند، به کجا می رسد؟ به حضرت علی اکبر می رسد! درست شد؟ خب سهمش از این دنیا چه قدر بود؟ شش ماه. او با شش ماه رسید حضرت علی اکبر با آن سی و چند سال رسید. هر دو یکی است. این می شود عدالت، این شد عدالت، هر دو یکی. آن شش ماه، آن یک سال، آن دو سال، آن ده سال، آن بیست سال، آن هفتصد سال.

هر روز بلکه هر ساعت، هر ساعت برای خودش حساب خودش را دارد، این را فراموش نکنید. هیچ وقت نگوئید فردا، بگوئید فردا، امشب را بخرید. فردا را نگوئید پس فردا اگر گفتید: حالا پس فردا می روم انجام می دهم، فردا را دیگر از دست داده اید. آنچه را هم که از دست دادیم، دیگر بر نمی گردد. پس فردا برای خودش پرونده خودش را دارد، حساب خودش را دارد و شرایط خودش را دارد. این مسئله مهم است، این مسئله مهم است.

قطاری که حرکت می کند از یک نقطه به نقطه دیگر می رسد، باید همه این خط ریل را طی کند، نمی تواند یک نقطه را طی کند یک دفعه یک کیلومتر طفره برود، اینجا پایین بیاید. نه، وقتی حرکت می کند این چرخ هر یک متر یک متر را باید طی کند تا به ایستگاه بعد برسد. باز وقتی به ایستگاه بعد رسید باید این یک متر یک متر را طی کند، حالا یا کند یا سریع، تا به ایستگاه بعد برسد. حرکت سالک به سوی خدا مثل قطاری می ماند که باید یک متر یک متر طی کند یک متر را طی نکند، این یک متر جایش خالی می ماند.

مرحوم آقا رضوان الله، وقتی که تهران بودند، نمی دانم وقت داریم یا نداریم؟ پس این مطلب را بگوئیم و دیگر بله! اخطار آیین نامه ای به ما داده می شود که نمی شود کاری کرد خدا رحمتشان کند، اگر این بزرگان نبودند ما چه می کردیم؟ واقعا چه می کردیم؟ دو هفته در بیمارستان برای چشم بودند یک روز به من گفتند فلانی تو خبر نداری در این بیماری ها و گرفتاری ها چه مسائلی نهفته است و چه اسرار و رموزی قرار دارد؟ الان دارند به من مثل اینکه این قضیه در همان چند روزی که در بیمارستان بودند اتفاق افتاده بود می گویند: در فلان قضیه ای که در پنجاه سال پیش یا چهل سال پیش در تهران بین تو و بین آن فرد در آن موقع اتفاق افتاد، تو الان گیر داری. الان دارند به من می گویند و آن هم از دنیا رفته، حالا تکلیف چیست؟ و حق هم با من بوده، حالا اینجا را درستش کن حق هم با من بوده ولی

تو این حق را نمی‌بایستی انجام بدهی. باید رعایتش را می‌کردی.  
می‌گویند دروغ حرام است ولی راست که واجب نیست. آدم هر جایی اعمال حق بکند،  
حَقّش است ولی خیلی جاها باید بگذرد، اغماض کند، عفو کند، چه کند ولو حق با اوست حق با اوست  
ولی برود دعوا

کند؟ نه آدم چشم‌پوشی کند، غير از جنبه تنبيه و تکليف و اينها که جنبه تربيت دارد. خب نه، آنجا بايد انسان حق را اعمال کند و صريح هم بايد باشد. در جايی که مسئله مسئله تکليف است نه. ولی نه، آدم می‌گويد اينجا حق با من است، بسيار خب حق با تو است وليکن آيا بالاتر از حق هم نداريم؟! اگر قرار باشد خدا به حق با ما عمل کند خب تکليف ما چيست؟ همه معلوم است جايمان کجاست، خدا که نمی‌آيد با عدل و حق و اينها با ما عمل کند؛ بلکه با ارفاق و بخشش و اغماض است و سِعَت رَحْمَتُهُ كُلِّ شَيْءٍ و غَلَبَتْ رَحْمَتُهُ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتِش بر غضبش غلبه دارد، اميرالمؤمنين عليه السلام مگر نمی‌فرمايند: اللَّهُمَّ تَعَامِلْنَا بِفَضْلِكَ و لَا تَعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ خدايا با فضل با ما عمل کن، با فضل و با جودت، با عدلت بخواهی با ما عمل کنی، فقط علی می‌ماند و حوضش، هيچ هيچ همه ديگر مرخصيم و لَا تَعَامِلْنَا ...

مرحوم آقا حالا اين حرف را چه وقت می‌زدند؟ مثلا آن موقع سنشان شايد حدود شصت و چهار و پنج سال بود. بله در سن شصت و پنج و شش سالگی که راه را رفته‌اند، به آنچه که بايد برسند رسیده‌اند و به آن نقطه‌ای که مورد نظر است رسیده‌اند و اين همه شاگرد و برنامه و کذا و کذا تازه دارند، حساب پس می‌دهند. آن موقع که در آنجا به حق، خب ظلم که جای خود را دارد، به حق عمل کردی، چرا انجام دادی؟ آن مؤمن را چرا از خودت رنجاندی؟ به نحو دیگری هم می‌توانستی عمل کنی، یک قسم دیگری مسئله را به او بفهمانی. حتما لازم نيست که در رويش بگویی که جلوی چند بنا خجالت بکشد، او معمار بوده ظاهرا. یک جوری می‌گذاشتی خودش یک کاری بکند. آدم خیلی کارها می‌تواند بکند، لازم نيست همه چیز را بيايد بگويد. یک کاری، یک نحوه‌ای، یک زمينه‌سازی‌ای، در بعضی موارد که طرف خودش هم می‌فهمد و خبر هم به گوشش می‌رسد و تصوّرش هم نمی‌رود که آدم فهميده است؛ چون بفهمد خوب خجالت می‌کشد. یک جوری زمينه سازی کند.

چرا او را ناراحت کردی؟ حالا بايد از دلش در بياوری آن هم که حالا از اين دنيا رفته است. حالا ديگر چه کردند به ما نگفتند. آنها خودشان می‌داند، اولياء خدا بالأخره راضيش کردند چون بعد از مدتی گفتند: فلانی راضی شد. الحمدلله خب قضيه پس تمام شد و درست شد. از اين کارها می‌کنند، مسئله اين است.

خب إن شاء الله امیدواريم که خداوند همیشه ما را نسبت به آنچه که موجب تأييد ما و موجب تسديد ما در راه به سوی او و در راه به سوی اولياء او می‌باشد، موفق بدارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ